

نامه فتح‌علیشاه قاجار به فرزندش عباس میرزا

پرویز بدیعی

پس از قتل آقامحمدخان قاجار، هرج و مرجی بی‌اندازه در فرماندهی سپاه ایران روی داد. مؤسس سلسله قاجاریه، صرف‌نظر از خصائل و ویژگیهای اخلاقی او - که در کتابهای تاریخ آمده است - از لحاظ سیاست خارجی، می‌توان وی را به منزله سدی در برابر تجاوزات روسیه به مرزهای شمالی ایران به حساب آورد؛ چرا که بخوبی می‌توانست از تهاجمات و تجاوزات سپاه روسیه به ایران و سربازان تزاری به سرحدات شمالی ایران جلوگیری کند.

قفقاز، در تصرف دولت ایران بود؛ اما گردانندگان حکومت روس نیز، همواره فکر به دست آوردن و تصرف این سرزمین را از خود دور نمی‌کردند؛ اگرچه با وجود آقامحمدخان قاجار، مدتی مدید، این فکر از ذهن روسها؛ خارج شده بود و یا شاید درباره آن هم فکر نمی‌کردند.

پس از مرگ آقامحمدخان قاجار - که در حقیقت رئیس و ایجادکننده سلطنت قاجار

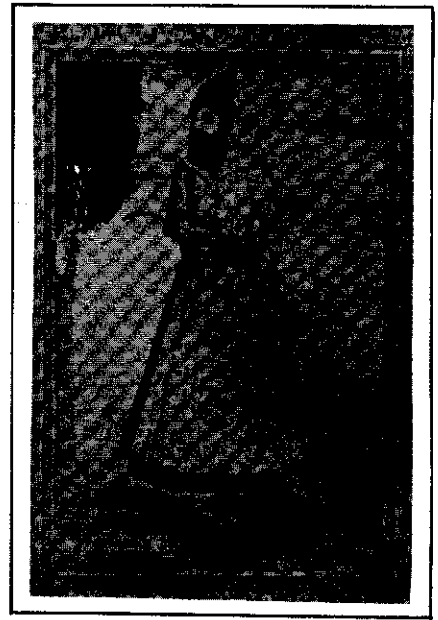
بود - باباخان با عنوان «فتح‌علیشاه»، به سلطنت ایران رسید.

قبل از آن، در زمان حکومت زندیه، در سال ۱۱۹۶، حدوداً سه سال پس از درگذشت خان زند - که ایران در میان کشمکش خوانین زند در آتش جنگهای داخلی می‌سوخت - «هراکلیوس» نامی، در پی حملات پی در پی قبایل «لزگی» داغستان، خود را تحت حمایت «کاترین دوم»، ملکه روسیه قرار داد؛ و با اغتشاش اوضاع ایران در این زمان بر سر تصاحب میراث خان زند و دوام مستمر آن، مجالی برای توجه دولت ایران - اگر بتوان نامش را در آن زمان دولت نهاد - به جا نمی‌گذاشت. و از طرفی، می‌توان گفت که حکومت متمرکزی در ایران نبود تا از مرزهای ایران و از استقلال آن، حمایت و پشتیبانی کند.

در رمضان سال ۱۲۱۸ قمری، «سیسیانوف»، سردار روسی به سوی گنجه لشگرکشی و شهر گنجه را محاصره کرد.

حاکم گنجه - که «جوادخان زیادقلی» نام داشت - با تمام نیرو و توان خویش، در برابر سپاهیان روس ایستادگی و در دفاع از شهر، مردانه پایداری کرد و نگذاشت که روسها بر گنجه استیلا یابند و شهر را تصرف کنند.

علمای شهر گنجه، مسلمانان گنجه را به جهاد با روسیان و دفاع از سرزمین خود دعوت کردند. در پی این فرمان، مردم گنجه، همگی مسلح شده و در دفاع از شهر و پایداری در برابر روسها، با «جوادخان» همکاری می‌کردند. اما تنی چند از اطرافیان جوادخان، دست به خیانت زدند؛ و این خیانت، چنان بود که دروازه‌های شهر را شبانه به روی سپاهیان روسیه باز کردند و با همکاری آنها بود که شهر گنجه سقوط کرد؛ و همان شب زد و خورد شدیدی میان سپاهیان روس مهاجم و مردم مسلمان شهر گنجه اتفاق افتاد که «جوادخان» و فرزندش در این درگیری کشته شدند و پس از آن، شهر به تصرف سپاه روس درآمد!



عباس میرزا

شهر گنجه، به امر سردار روسی، «سیسیانوف» ویران گردید و سربازان او، مردم را قتل عام کرده و به غارت اموال و هتک نوامیس مشغول شدند.

وقتی خبر سقوط گنجه و قتل عام و هتک حرمت نوامیس مسلمانان به تهران و دربار فتحعلیشاه رسید، غوغایی برپا شد؛ علمای تهران نیز فتوای جهاد و جنگ با روسیه را صادر کردند و پس از این مقدمات، سرانجام سپاهی گردآوری شد و روز چهاردهم صفر سال ۱۲۱۹ ه. ق، از تبریز به جانب ایروان حرکت کرد و در نزدیکی آن شهر اردو زد و آماده جنگ شد. فتحعلیشاه نیز، در چمن سلطانیّه اردو زد و از همان جا، ناظر جنگهای قفقاز بود.

از جنگهای سال ۱۲۱۹، نتیجه‌ای قطعی حاصل نشد و درحقیقت می‌توان گفت، این جنگها آزمایشی بود برای جنگهای بعدی! قوای ایران و روسیه، پس از آزاد شدن ایروان، در همان مواضعی که داشتند، متوقف شدند و آتش جنگ، مدّت چهارماه خاموش بود.

در سال ۱۲۲۰ ه. ق، مجدداً بر اثر تعرض شخصی به نام «ابراهیم خان

جوانشیر» - که دست‌نشانده دولت روسیه بود - آتش جنگ بار دیگر شعله‌ور گردید.

فتحعلیشاه، در اوایل ربیع‌الاول همین سال، از چمن سلطانیّه به کناره رود ارس رفت و عباس میرزا، ولیعهد نیز، لشکریان خود را برای حمله و جنگ آماده کرده بود و تصمیم گرفت گنجه را فتح نماید.

«سیسیانوف»، چند دسته از سپاه خود را به محافظت پل «خداآفرین» برگماشت. در این جنگ، «سیسیانوف»، در نزدیکی باکو به محاصره افتاد و برای این که سپاه خود را از نابودی نجات دهد، با «حسینعلی خان» نامی، حاکم باکو، روابط دوستی برقرار ساخت.

حاکم باکو هم با او از در دوستی درآمد؛ اما درحقیقت، هنگامی که فرصت پیدا کرد و زمان را مناسب دید، سردار روسی را کشت و سواران ایرانی هم بر سپاه بی‌سردار روس تاختند و عده‌ای را کشتند.

جنگهای تعرضی ایران، در سال ۱۲۲۰ ه. ق، قوای دولت روسیه را به مقدار زیادی به طرف کوهستان قفقاز عقب راند و معابر شرق قفقازیه، به تصرف قوای ایران و سپاهیان عباس میرزا درآمد.

در سال ۱۲۲۲ ه، نظامیان ایران - که به دست فرانسویان تعلیم یافته بودند - به سپاهیان عباس میرزا پیوستند. سردار روس، «گدویچ» - که فرمانروای کل قفقازیه نیز بود - قوای خود را در سواحل غربی دریای خزر،

تمرکز داده بود و با «گاردان»، نماینده دولت فرانسه در ایران، وارد مکاتبه شد و «گاردان» هم سعی می‌کرد از پیشرفت عباس میرزا، جلوگیری کرده هرچه زودتر، هر دو کشور و سپاه را به صلح وادار نماید. اما فتحعلیشاه، ظاهراً با صلحی که به ضرر ایران تمام شود، مخالف بود. ولی به اصرار گاردان و وعده‌های پوچ و توخالی او، بالاخره متقاعد شد و تقاضای متارکه جنگ را پذیرفت و عباس میرزا، فرزند خود را از تعرض به قوای روسیه منع کرد.

به احتمال بسیار قوی، این سند، نامه‌ای است که فتحعلیشاه در پیامدهای همین جنگ به عباس میرزا نوشته است. نامه، اگرچه تاریخ ندارد، اما از اسامی‌ای که در متن آن آمده، برمی‌آید که آخرین جنگی باشد که منجر به معاهده صلح گردیده است. نامه تاریخ ندارد ولی احتمالاً مربوط به هفتمان سال ۱۲۲۸ ه. ق. است که فتحعلیشاه، سرانجام به اصرار و وعده‌های گاردان، مجبور به صلح می‌شود و جواب نامه عباس میرزا را به صورتی می‌دهد که در این سند ملاحظه می‌شود.

در بالای نامه، مهر فتحعلیشاه با دو کلمه «السلطان فتحعلی» دیده می‌شود؛ خط پخته‌ای ندارد و نشان می‌دهد که به خط یکی از منشیان و مستوفیان در حضور بوده است - که خط چندان برجسته و خوبی نداشته است.

السُّلْطَان فَتْحَعْلَى (۱)

پادشاهی رسید. درباب دعوای با روسیه، نوشته بودی که هرگاه ما امسال جنگ

فرزندی عباس میرزا بداند که کاغذی که به میرزاشفیعی^(۲) نوشته بودی، به نظر مبارک

این که هر دم از پیش روسیه می‌گیرزند و در مقابله آنها پاداری نمی‌کنند، از بیم جان و خوف هلاک است. همین که در صورت فرار و گریز، از شما هم همین خوف و بیم را داشته باشند، یقین است که هرگز فرار را برقرار و گریز را بر منتزج ترجیح نخواهند داد؛ و همین که پانصد نفر را یکجا گردن زدید، دیگر هیچ دسته‌ای از پیش دشمن نخواهند گریخت و خون خود را به دست شما، بل در راه شما خواهند ریخت.

می‌کردیم، دفع و رفع روسیه ممکن بود. به سرشاه قسم خورده بودید! اما به سرشاه که قسم دروغ خورده بودید. چرا که اولاً فتح و شکست با خداست و ثانیاً بر فرضی که شما فتح می‌کردید و «گدویج» را شکست می‌دادید؛ هرگاه او به قلعه ارتیک یا تفلیس می‌رفت، چگونه علاج او را می‌کردید؟ بر فرضی که علاج او را هم می‌کردید؛ او که از اشبدر^(۳) رشیدتر نبود، باقی روسیه را - که در قزاق و شکی و بادکوبه و دربند بودند - چه کار می‌کردید؟

درباب قلعه‌داری و سرحدداری زمستان نوشته بودی. اولاً شما که قلعه ساخته‌اید، البته فکر قلعه‌داری را هم کرده‌اید و قلعه دار را هم معین نموده‌اید؛ ثانیاً آن که امروز قشون زنده و نوکرهای خوب پادشاه، همه در پیش شما هستند. رویایی^(۴) از نوکر معنی ندارد. هر کدام را که بهتر و خوشر و کارآمدتر می‌دانید در آن جا نگاه دارید و در قلعه‌هایی که ساخته‌اید و می‌سازید، بگذارید. مثلاً عبدالله خان را با دسته خودش در یک قلعه بگذارید، یا یک راهی را به او بسپارید که او تا جان دارد در محافظت و خودداری، کوتاهی و

در آن که هر که باقی می‌ماند و در کار او و از بنده و برکات و قاجاری را که باکی از نجات یکی از طبقه مغرب‌نمندان و جلد خانی گفته و خبری ز شما بیاید کردن همه آنها را بنده قاعده ما در این است که هر آنکه خدا می‌داند که در آن روزی که بخواهد بر گاه آن خدمت را بر شما بیاورد که مورد العاقبت آن شود و هر گاه تا خدمت می‌دویم که تا هر آنکه نظر بر سر خود صاحب وقت باشد و در کوشش و شوق بناید که این سر قاضی که در آنجا می‌است. همه در کارش بنده خود نیستیم بلکه در کار ما هستیم که در این روزگار که در روسیه می‌گردند و در قباله پاداری می‌کنند از بیم جان و خوف هلاک است. همین که در صورت فرار و گریز از شما هم همین خوف و بیم را داشته باشند، یقین است که هرگز فرار را بر منتزج ترجیح نخواهند داد؛ و همین که پانصد نفر را یکجا گردن زدید، دیگر هیچ دسته‌ای از پیش دشمن نخواهند گریخت و خون خود را به دست شما، بل در راه شما خواهند ریخت.

می‌کردیم، دفع و رفع روسیه ممکن بود. به سرشاه قسم خورده بودید! اما به سرشاه که قسم دروغ خورده بودید. چرا که اولاً فتح و شکست با خداست و ثانیاً بر فرضی که شما فتح می‌کردید و «گدویج» را شکست می‌دادید؛ هرگاه او به قلعه ارتیک یا تفلیس می‌رفت، چگونه علاج او را می‌کردید؟ بر فرضی که علاج او را هم می‌کردید؛ او که از اشبدر^(۳) رشیدتر نبود، باقی روسیه را - که در قزاق و شکی و بادکوبه و دربند بودند - چه کار می‌کردید؟

درباب قلعه‌داری و سرحدداری زمستان نوشته بودی. اولاً شما که قلعه ساخته‌اید، البته فکر قلعه‌داری را هم کرده‌اید و قلعه دار را هم معین نموده‌اید؛ ثانیاً آن که امروز قشون زنده و نوکرهای خوب پادشاه، همه در پیش شما هستند. رویایی^(۴) از نوکر معنی ندارد. هر کدام را که بهتر و خوشر و کارآمدتر می‌دانید در آن جا نگاه دارید و در قلعه‌هایی که ساخته‌اید و می‌سازید، بگذارید. مثلاً عبدالله خان را با دسته خودش در یک قلعه بگذارید، یا یک راهی را به او بسپارید که او تا جان دارد در محافظت و خودداری، کوتاهی و

شما و میرزا بزرگ ۱۱ از اروس می‌ترسید! به اعتقاد ما کسی از اروس می‌ترسد که اعتقاد به خدا و پیغمبر نداشته باشد؛ مَالِلَهُ الْحَمْد، اعتقاد به الطاف خدا و ائمه هدی داریم و علم قطعی حاصل فرموده‌ایم که تا خدا ما را خواسته است، اروس سگ آن نیست که به یک توله سگ ما نگاه کند؛ چه جای شما که فرزند ما هستید.

سهل‌انگاری نخواهد کرد؛ و هرکدام از دستجات را که به جایی مأمور کنید، یا از همان سرکرده، التزام بگیری که هرگاه عیبی رو دهد، گردن او را بزنی؛ و هرگاه قاجاری را با یکی از دستجات به یکی از قلعبجات می‌فرستید، خدانکرده قلعه را خالی کنند و بگریزند، نزد شما بیایند، گردن همه آنها را بزنید. قاعده پادشاهی همین است، استغفرالله خدایی که نیست (۵) باید هر نوکری که به خدمتی مأمور شد، هرگاه آن خدمت را خوب به انتها رسانید مورد التفات و احسان شود و هرگاه ناخدمتی و کوتاهی از او به ظهور رسید، عرضه سیاست و نسق باشد، دیگر چشمپوشی نباید کرد که این پیرقلیخان است یا علیقلی خان است. همه نوکر شاهند؛ ... (۶) خدمت مستوجب نعمت و به اندازه غلط، مستحق ... ط (۷) می‌باشند.

این که مردم از پیش روسیه می‌گریزند و در مقابله آنها پاداری نمی‌کنند، از بیم جان و خوف هلاک است. همین که در صورت فرار و گریز، از شما هم همین خوف و بیم را داشته باشند، یقین است که هرگز فرار را برقرار و گریز را بر ستیز ترجیح نخواهند داد؛ و همین که پانصد نفر را یکجا گردن زدید، دیگر هیچ دسته‌ای [از پیش دشمن نخواهند گریخت و خون خود را به دست شما، بل در راه شما خواهند ریخت.

دیگر، ما که شما را مأمور به خدمت

آذربایجان داشته‌ایم، به این جهت شما را در آنجا گذاشته‌ایم که خود فراغتی داشته باشیم و شما امور آنجا را مضبوط کنید. هرگاه فی الواقع، نگاهداری آنجا در قوه شما نیست، از حالا ما را خیر کنید که خود به دولت و اقبال، تشریف شریف به ولایت مزبوره (۸) ارزانی داریم. آن وقت یا شما به التزام رکاب سلطانی، مأمور خواهید بود یا به خدمات ولایت عراق و این صفحات، مشغول خواهید شد؛ و در هر صورت، ما خود به یاری باری، از عهده ولایتداری و سرحدداری برخورداریم آمد.

هرگاه خدا نخواسته، عیب و نقصی رخ نموده، آن وقت بحث شما بر ما وارد خواهد بود؛ اما این نقلها معنی ندارد. شما قشون خوب دارید؛ آدم خوب دارید؛ کار خود را مضبوط کنید و ولایت خود را نگاه دارید.

درباب وجه که هردفعه می‌نویسید ما خجالت می‌کشیم که از شاه بخواهیم؛ شما ادعا دار... (۹) که بچه نیستید؛ پس این حرف بچگانه چه چیز است! ما هرچه پول در اینجا داریم، از برای شما خواهیم فرستاد و مواجب سیورسات سپاهی که در نزد شما خواهد ماند، از خود خواهیم داد.

این که نوشته بودید که اروس صدنفر، صدنفر از هرطرفی خواهند آمد، شما که در آنجا نشسته‌اید، چون بیکارید، این فکرها را می‌کنید؛ اینها افسانه است. هرگاه تا قشون پیش شما هست، روسیه حرکتی بکند که استعداد شما هم الحمدلله مضبوط است و حالا و آن وقت، تفاوتی نخواهد داشت؛ و اگر بعد از این که برف، راهها را مسدود کرد بیاید، آن وقت به علت عدم آذوقه آدم و علیق دواب و نبودن علف و سختی کوهها و راههای قزاق و قراچه‌داغ، حرکت روسیه متعسر بلکه متعذر است. این طرف اروس هم بیلاق (۱۰) است و از سرما نمی‌تواند آمد.

شما و میرزابزرگ ۱۱ از اروس

می‌ترسید! به اعتقاد ما کسی از اروس می‌ترسد که اعتقاد به خدا و پیغمبر نداشته باشد؛ مَالِلَهُ الْحَمْد، اعتقاد به الطاف خدا و ائمه هدی داریم و علم قطعی حاصل فرموده‌ایم که تا خدا ما را خواسته است، اروس سگ آن نیست که به یک توله سگ ما نگاه کند؛ چه جای شما که فرزند ما هستید. بعد از آن که خدا نخواسته باشد اروس که مردی است، توپ و تفنگ، [بر] یک پشه هم غالب نخواهد شد. از شما همین‌طور است که نوکرهایی که در آنجا هستند، به خدماتی که دارید مأمور نموده، ضابطه خود را مضبوط کنید؛ و هرگاه خدانکرده، امری اتفاق افتد، تکیه به فضل خدا و طالع پادشاه کرده، خود، قبضه شمشیر را گرفته، بی‌واهمه عازم مدافعه شوید و همین قدر کار بکنید که عار و نامردی برای شما در روزگار باقی نماند!

دیگر رضا، رضای خداست. ان شاءالله، از لطف و مرحمت اله و اقبال بی‌زوال پادشاه، کار روسیه تمام و تباه است و ما به یقین قطعی می‌دانیم که چون تابه حال هر فیروزی و اقتداری که برای ما دست داده، از شفقتهای جناب اقدس الهی - بی‌منت رعیت و سپاهی بوده - عقده این مهم هم باید به دست عنایت خالق گشوده شود که منت هیچ مخلوقی، حتی آن فرزند هم در میان نباشد.

شما که یک قسم دروغ خورده‌اید، ما هم یک قسم راست می‌خوریم؛ به همان خدایی که زمین و آسمان را آفریده، قلبی ما این است که دفع و رفع روسیه در این سال خواهد شد. ما نه منجم هستیم و نه رمال! آنچه می‌فرماییم، از هیچ‌جا و هیچ ... (۱۲) نیست، مگر از روی کمال وثوق و استظهار به الطاف قادر بی‌همال.

امیدواریم که این قسم ما دروغ نشود؛ شما همین کاغذ را در بغل خود بگذارید و نگاه دارید تا معلوم شود!

دیگر دریاب سپاه ساخلو کاری مکنید که مثل پارسال شود. در سر هر راهی یک نفر معتمد بگمارید که هر ملازمی که فرار کند، در همان جا گرفته، شقه کند. و به میرزابزرگ بگو، تو سید هستی! چرا باید بترسی و اندیشناک از این دشمنها باشی؟ شجاعت از جد تو است! (۱۳)

شیر را بچه همی مانند به او

تو به پیغمبر چه میمانی، بگو؟ اگر باز هم بترسی، معلوم است تهمت سیادت به خود می زنی؛ جد تو کمر تو را یزند! اگر هرچه می خواهی مال شاه را به اسراف نه، به امساک خرج کنی؛ مؤاخذه ای] از تو نخواهد بود.

یادداشتها

۱- اصل: فتح علی.
۲- میرزاشفیع یا میرزامحمدشفیع بندپشی مازندرانی اصفهانی الاصل، پس از کشته شدن حاج ابراهیم خان شیرازی (اعتمادالدوله، وزیراعظم فتحعلیشاه)، در سال ۱۲۱۵ هـ ق، به جای وی وزیراعظم فتحعلیشاه شد.

میرزاشفیع که مطابق میل بیگانگان عمل می کرد، پس از بیست سال صدارت، در سال ۱۲۳۴ در قزوین درگذشت و به جای او حاج محمدحسین خان نظام الدوله اصفهانی، به صدارت تعیین گردید.

میرزامحمد شفیع در مدت بیست سال صدارت خود، مانند اکثر صدور ایران، از خودی و بیگانه، استفاده های زیادی نموده و شخص بسیار متمولی شد. از وی یک دختر باقی ماند که فتحعلیشاه پس از مردن میرزاشفیع، او را به همایون میرزا (متخلص به حشمت، پسر شانزدهم خود) داد و تمول او درحقیقت به همایون میرزا رسید.

«نقل به اختصار از تاریخ شرح حال رجال ایران، نگارش مهدی بامداد»

۳- اسپختر یا اسپختر، تصرفی است در کلمه روسی اسپختر "Ispoextor" که در فرانسه «انسپکتر» و در انگلیسی «اینسپکتر» "Inspector" آمده به معنی مُفتش.

در جنگ های بین ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه، سرداری روسی از اهل گرجستان بود که نام اصلی او «نسیت سسیانوف» بوده که ایرانیان او را به لقب «اشپختر» یاد می کنند. مؤلف

قصص العلما آرد: وقتی فتحعلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه برآمدند، «اشپختر» سردار روس، بعضی ولایات سرحدی را گرفت و به هر شهری می رسید، خراب می کرد. فتحعلیشاه را اضطراب حاصل شد. میرزامحمد اخباری که در تهران اقامت داشت، نزد فتحعلیشاه رفت و گفت: من اشپختر را چهل روزه برای تو به تهران حاضر می نمایم؛ مشروط براین که مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمایی و مذهب اخباری را رواج دهی! فتحعلیشاه قبول کرد. میرزامحمد، یک اربعین به ختم نشست و ترک حیوانی کرده و صورتی از مردم درست نموده و در اثناء شمشیر به گردن آن صورت انداخت.

چون روز چهارم شد، فتحعلیشاه به سلام عام نشست و سر اشپختر را همان روز به حضور آوردند! سلطان با امتای دولت مشاورت نموده اعیان دولت، متعرض شدند که مذهب مجتهدین، مذهبی است که از زمان ائمه هدی الی الآن بوده و برحقند و مذهب «اخباری» مذهب نادر و ضعیفی است و زمان اول سلطنت قاجار است. مردمان را نمی توان از مذهب برگردانید و این شاید مایه اختلال حال دولت و سلطان شود. علاوه بسا باشد که میرزامحمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با اشپختر روسی نمود. مصلحت آن است که به او خرجی داده شود و معذرت از او خواسته، حکم بفرمایید به عتبات رفته و در آن جا سکنا نماید که وجود چنین کسی در پایتخت، مصلحت دولت نیست و سلطان، این رای را پذیرفت.

از این جا، جمله «مگر سر اشپختر را آوردی» مثل شده و در مورد کسی گفته می شود که مدعی است که کاری بس صعب و عظیم انجام داده و پادشاه درخوری خواهد و یا گویند: «سر اشپختر» را آورده است.

۴- رودریاستی، شرم، حیا.

۵- معنی جمله چنین است: یعنی این کاری که دستور داده شده کار خدائی و وحی الهی نیست، کار پادشاهی است. این قاعده پادشاهی است. قاعده خدائی نیست.

۶- یک کلمه ناخوانا.

۷- در اثر فرسودگی، تنها حرف «ط» خوانده می شود که احتمالاً باید «سخط» باشد.

۸- اصل: بولایتمزبوره.

۹- بخش دوم واژه، به علت پوسیدگی کاغذ ناخواناست؛ ولی کلمه به احتمال قوی «دارید» است!

۱۰- اصل: ثیلاق.

۱۱- «میرزاعیسی» مشهور به «میرزابزرگ» قائم مقام اول، پسر میرزاحسن پسر میرزاعیسی فراهانی است. لقب قائم مقام، از زمان سلطنت فتحعلیشاه معمول شد؛ به این معنی که چون عباس میرزا نایب السلطنه، در سال ۱۲۱۳ هـ ق، به سمت ولیعهدی تعیین گردید و به ایالت آذربایجان فرستاده شد؛ وزیر و پیشکاری برای او تعیین گردید که درحقیقت قائم مقام صدارت در نزد ولیعهد بوده و کارهای عمومی ایالت را اداره می کرد و لقب قائم مقام از همین جا ایجاد شد و در سال ۱۲۱۸ ق، که عباس میرزا نایب السلطنه، خود، مستقلاً عهده دار حکومت آذربایجان شد؛ میرزاعیسی نیز در همین سال ملقب به قائم مقام صدارت عظمی گردید. کلمه «قائم مقام» مخفف «منصب» قائم مقام صدارت عظمی است که مرور ایام به همان کلمه قائم مقام اکتفا شده است.

قائم مقام اول، وزیر فرزانه و مشهور عباس میرزا نایب السلطنه و پیشکار ایالت آذربایجان، پدر میرزاابوالقاسم قائم مقام ثانی صدراعظم محمدشاه قاجار می باشد. میرزابزرگ (قائم مقام اول) در تاریخ بیست و ششم ماه ذی القعدة ۱۲۳۷ ق، در تبریز به ناخوشی وبا که در این سال در آذربایجان و اطراف آن و بلکه در تمام ایران شیوع داشت، درگذشت.

میرزابزرگ، یکی از وزرای فهمیده و خوب ایران بوده است و همگی مورخین متفقند که آنچه عباس میرزا را ممتاز کرده بود و اعمال او را در نظرها بزرگ جلوه داده بود، گذشته از شجاعت شخصی او، تدبیر و کفایت وزیرش، میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی و پسر این قائم مقام یعنی میرزاابوالقاسم بود که به قائم مقام ثانی معروف است و پس از فوت او پسرش، میرزاابوالقاسم، ملقب به قائم مقام شده، جانشین پدر خویش گردید.

از تألیفات میرزابزرگ، «رساله جهادیه» است که عنوان آن «جهادیه کبیر» می باشد و از روی رسائل جهادیه متعددی که علمای زمان، دریاب جهاد و وجوب آن نوشته بودند، تحریر و تنظیم شده است. منظور از چاپ و انتشار آن در بین مردم این بوده است که در این زمان یعنی زمان تحریر و چاپ رساله، جنگ با روس در حکم جهاد بوده و وظیفه هر مسلمانی است که به آن عمل نماید.

«نقل به اختصار از شرح حال رجال ایران، نگارش مهدی بامداد»

۱۲- یک کلمه ناخوانا.

۱۳- اصل: نست.